

# بغما

شماره مسلسل ۳۵۵

سال سی و یکم

فروردین ماه ۱۳۵۷

شماره یکم

ای بخارا شاد باش و شاد زی  
جاودان آباد زی، آزاد زی

## نوروز در بخارا

گردش نوروزی صدرالدین عینی بخارائی شاعر \*  
با چند تن از دوستان طلبه‌اش - در حدود سال ۱۳۰۰ هجری  
در بخارا در آن وقت ها « نوروز » را که عید ملی عموم فارسی‌زبانان است،  
بسیار حرمت می‌کردند، حتی علمای دینی باین عید که پیش از اسلامیت - پیش  
از استیلای عرب ها - عادت ملی بوده بعد از مسلمان شدن هم مردم این عید را  
ترك نکرده بودند، رنگ دینی اسلامی داده از وی فائده می‌بردند - از آیت‌های  
قرآن هفت سلام نوشته به غولونک (۱) آب که خوردن وی در نوروز از عادت‌های  
ملی پیشتره بود، تر کرده میخوراندند و پول می‌گرفتند. در روز نوروز در ارک  
امیر (۲) يك هر اسم دینی تشکیل نموده ضیافت می‌خوردند، پول می‌گرفتند، و

\* رجوع شود به صفحه ۴۸۰ مجلهٔ بنما - آبان ماه ۱۳۵۱. تا آن مقاله را دیگر بار  
نخوانید نویسنده را نخواهید شناخت. ۱ - غولونک : زردآلوی خشک - قیسی.

۲ - امیر بخارا (عبدالاحد در زمان ناصرالدین شاه)

خلعت می پوشیدند ، و پس از نوروز به شرف سال نو چند روزه سیرهای رسمی تشکیل می کردند و مانند اینها .

اما خلق پیش از سال نو که در سالهای عادی ۲۲ مارت ... می درآید سیرها تشکیل نموده گویا برای پیشواز گیری نوروزی حاضری می دیدند . کلان ترین این سیرها خلقی در « فیض آباد » تشکیل می یافت . در این سیر که در ماه حوت بر پا می شد مردم هر روز جمعه به « فیض آباد » رفته سیر می کردند .

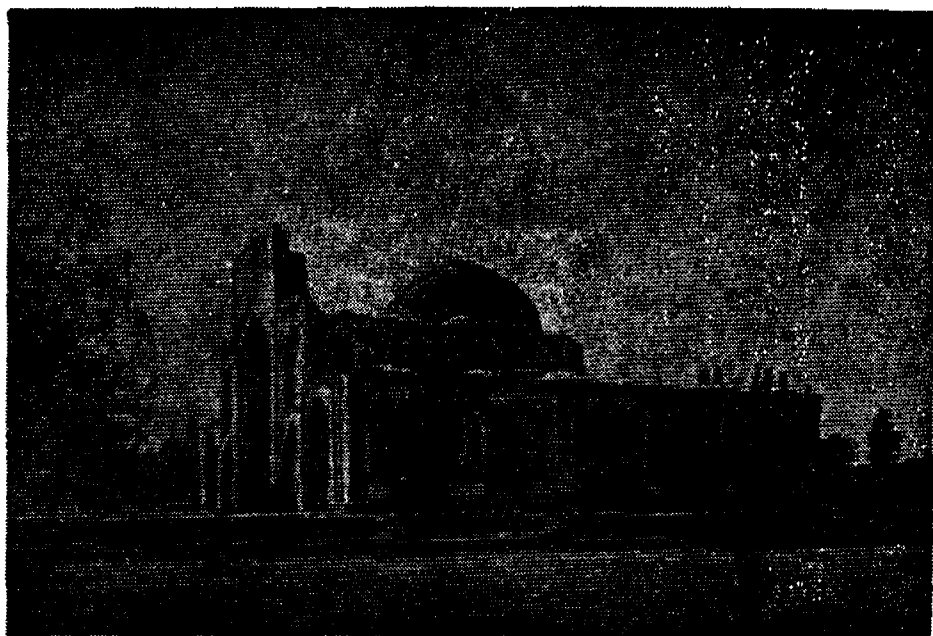
فیض آباد دیهه نیست در شمال شرقی شهر بخارا در مسافت يك کیلامتر که باغات خوب و کشتزار وسیع سیر آب دارد و حالا در آنجا کالخاز بنام « معارف » تشکیل یافته است .

ما ، در جمعه دوم موسم سیر « فیض آباد » که عادتاً بسیار گرم و سیر آدم می شد بتماشا بر آمدن خواستیم ، هر چند از شهر و از دیهات اطراف شهر آدمان با گروههای کلان به آن سیر بر آیند هم ، گروه ما آن قدر کلان نبود . دو گروه ما « مخدوم گو » (۱) و دادرش (۲) « پیر ک » ، ملا حامد صوتی ، و زین الدین خواجه ، اکام (۳) و من . مخدوم گو از حجره اش یک چایجوش برنجی که بجای چاینیک بکار می رفت ، دو پیاله و یک کمپل (ادیال) (۴) گرفته بر آورد که کمپل را پیر ک ، در بغل گرفت و چایجوش و پیاله ها را من برداشتم . ما ساعت های نه « ۹ » روز از شهر و از دروازه مزار بر آمدیم از آن دروازه بطرف شرق يك راه کلان بود که

۱ - این چند نفر از هم درسهای صدرالدین بوده اند در صفحه ۴۴ کتاب « مخدوم گو » را بدین گونه وصف می کند : « قامت این آدم از میانه بلندتر بوده ، بدنش چنان پرابر ( به ضم اول گویا پر گوشت و فشرده ) که به نظر کسی کوتاه قد می نمود . چهره اش سبزینه سیاهتاب ، چشمانش کلان و سیاه شعله پاش بود . رویش کلچه ( ؟ ) سیر گوشت ... ابروان سیر موی ( پر پشت و پر موی ) پیوسته با هم ، و مژگان های دراز سرخم داشت . دستانش تا آرنج و پاهایش تا زانو که بیشترین وقت نموده می ایستادند پرازموهای جنگله بودند ....

۲ - دادر : برادر . ۳ - اک : برادر بزرگ - اوکه : برادر کوچک .

۴ - ادیال : پتو . ( روسی )



مزارخواجه بهاء الدین محمد بن محمد بخاری از اکابر عرفا و صوفیان قرن هشتم و مؤسس طریقت نقشبندیه .

راست رفته به مزار بهاء الدین نقشبند می رسید (به این سبب نام آن دروازه رامزار نهاده اند ، و گرنه نام تاریخی وی «دروازه آب» است که «شهر رود» (۱) از طرف جنوب آن دروازه به شهر می درآید.)

از این دروازه به طرف شمال شرقی يك راه کلان می رود که وی پیش از دیهه «فیض آباد» و «دلکشای» (۲) بیرون گذشته به «غویون» (۲) می رسد . در میانه این دو راه کلان يك راه پیاده گرد (۳) بود که از بین رشته های قبرستان گذشته به کشتزار و سیر گاه «فیض آباد» می رفت .

ما ، انه (۴) با همین راه پیاده گرد روان شدیم . وقتی که از مزار خواجه اسحاق کلآبادی گذشتیم ، از پیش ما يك میدانچه چقور (۵) بر آمد که طرف های شرق ، جنوب ، غرب وی را يك چند پشته های بلند گورستان و طرف شمالش را زمین های بلند گلزار کلفروشان احاطه می کردند . در این میدانچه یکچند درختان گجوم (۶) سر خشک ، یکچند صفه های نشستگاه چای نوشان بوده در طرف

۱- ظاهراً نام رود است . ۲- ظاهراً نام دو دهکده است .

۳- پیاده گرد : پیاده رو است و زیباتر . ۴- انه : اکنون ، اینک .

۵- چقور : ظاهراً به معنی گودی است چنان که از این عبارت برمی آید .

شمالش يك خانه چه (۱) يك ايوانچه (۱) و يك صفه دراز رویه جای گرفته بودند. در صفه چه (۱) ها و در صفه دراز رویه چای نوشان می نشستند، ما هم با تکلیف مخدوم گو در يك صفه چه که در کنار تر (۲) میدان واقع شده بود نشستیم. سماوارچی به پیس ما يك چای نیک چای را با پیاله آورده نهاد.

- چرس در کار است؟ گفته پرسید:

مخدوم گو که در این گونه موردها وظیفه رهبری را بجا می آورد.

- نی، در کار نیست! گفته جواب داد (۳) ...

بهار بخارا پانزده روز پیشتر از بهار سمرقند سر می شود، با وجود این که هنوز به سال نو پانزده روز بود، گندمها و جوهای تیره ماه گذشته شده، و علفهای یونوچقه (۴) چارائنگشت قد کشیده بودند. سبزه های خودروی لب جوی چه ها و روی راشها هم، زمین پر نم سیاهتاب بهاری را تماماً پوشانده بودند. صحرا در این وقت حقیقتاً دلربا و فرح افزا بود، میسه و سبزه ها گویا بخملم (۴) سبزی پتی بودند که بر روی صحرا به پیشواز از نوروز دل افروز گسترده شده بودند. هوای فارم (۵) بهاری با بوی خوش سبزه های نو خیز عطر آمیز به کس روح تازه و شادمانی بی اندازه می داد، کس می خواست که دهانش را کلان گشاده آن نسیم دل آویز عنبر نیز را تا می تواند فرو کشد.

پارچه های ابرهای پراکنده سفید و سرخ و زرد بنفش تاب که در روی هوا حرکت می کردند به آسمان کبود زینت رنگارنگ می دادند و سایه های خود را بر زمین سبز يك رنگ افکنده گویا برتری هوا را از زمین نمایش کارانه، اعلان می نمودند. خلاصه زمین و آسمان در جوش رنگ آمیزی بود و طبیعت سرگرم از نو خیزی ...

۱ - «چه» تفسیر را در مقاله دیگر خواهید دید. ۲ - کنار تر: آن سوی تر.

۳ - در این جا مصنف کتاب در چرس کشیدن درویشان و اطوار آنان شرحی جالب

دارد. (صفحه ۷۳ تا ۸۰) ۴ - شاید مخمل. ۵ - خوش و خوب.